

علوم انسانی و جهانی شدن

دکتر رضا منصوری*

چکیده:

در این مقاله که برگرفته از سخنرانی دکتر منصوری در مراسم روز پژوهش در دانشگاه امام صادق علیه السلام است به مسأله علوم انسانی و مشکلات آن در ارتباط با جهانی شدن در حوزه کشور ایران پرداخته می شود. در ابتدا قدمت دانشگاه ها در ایران و سپس علل شکل گیری آنها مورد بررسی قرار می گیرد. آنگاه به میزان رشد مسایل علمی پس از انقلاب پرداخته می شود و آن را با دیگر کشورها و استانداردهای بین المللی مقایسه می کنند. ایشان تأکید می کنند که ما باید با زبان ادیان و علوم مختلف آشنا باشیم تا بتوانیم با آنها ارتباط برقرار نماییم. در نهایت استاد، دانشگاه امام صادق علیه السلام را با توجه به وحدت حوزه و دانشگاه مستعد مرجع شدن برای کل دنیا می داند و راهکارهایی برای آن ارائه می دهند.

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از مشکلاتی که من بارها در نوشته های خود طرح کرده ام مسأله علوم انسانی، پیچیدگیها و مشکلات آن در ارتباط با جهانی شدن و در ارتباط با خروج از انزوای کشور ماست. اجازه دهید تعبیری به کار ببریم؛ ما چند نهاد سنتی و غیرسنتی در کشورمان داریم. ما حوزه را داریم با سابقه ای بسیار طولانی که به قبل از اسلام بر می گردد. تجارت سنتی را هم داریم که سابقه ای بسیار طولانی دارد و به کل دوران چند هزار ساله کشور ما بر می گردد. این دو نهاد، دو درخت تنومند هستند که ریشه در عمق فرهنگ کشور ایرانی و اسلامی ما دارند؛ یعنی هر کدام دست کم هزار سال و یا چند هزار سال قدمت دارد.

ما دانشگاه و صنعت را هم داریم که عمرشان کمتر از صد و پنجاه سال است؛ اگر از زمان مشروطه و دارالفنون حساب کنیم، هنوز عمرشان صد و پنجاه سال نشده است. تجارت سنتی و حوزه، یک امتزاج قوی و طولانی دارند و

همدیگر را درک می کنند. اتفاقاتی دوران مشروطه و انقلاب اسلامی و بعد از آن این را به وضوح نشان می دهد. ولی دو نهاد دیگر، نه با خود ممزوج هستند نه با دو نهاد دیگر. دانشگاه با صنعت ارتباط محدودی دارد. هر دو نهاد از واردات غرب هستند و هنوز ریشه در کشور نندوانده اند. بنابراین با دو نهاد دیگر (تجارت سنتی و حوزه) ارتباط بسیار ضعیفی دارند.

شعار وحدت حوزه و دانشگاه بعد از انقلاب واقعا مسأله است. این وحدت اصلا امکان دارد؟ ما چقدر در دوران انقلاب و بعد از آن که این شعار را به کار برده ایم موفق بوده ایم؟ اگر به اتفاقاتی که در این ۱۵۰ سال در دانشگاههای ما افتاده نگاه کنیم (البته با تسامح گفتیم؛ چون بیش از ۷۰ سال نیست).

تجارت سنتی و حوزه، یک امتزاج قوی و طولانی دارند و همدیگر را درک می کنند. اتفاقاتی دوران مشروطه و انقلاب اسلامی و بعد از آن این را به وضوح نشان می دهد.

* معاون محترم پژوهشی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

می‌بینیم که این دانشگاه وارداتی ما، نهادی نبوده است که خود را تعریف کند. ما فقط به دلیل اینکه در غرب پیشرفته‌تری بودیم، نهاد دانشگاه را کپی کردیم و مؤسساتی ساختیم به نام دانشگاه، که قرابت آنها با آنچه در کشورهای صنعتی است بسیار اندک است.

همین اتفاق در مورد صنعت هم رخ داده است. صنایع ما در واقع کپی‌سازی از روی چیزی بود که در غرب وجود داشته است. اگر در زمان امیرکبیر به قند احتیاج بود، کارخانه قندسازی وارد کردند، ولی متوجه نبودند یعنی چه و حتی متوجه نبودند که در قرون اول هجری تولید قند در کشورهای اسلامی از جمله ایران یا مصر چگونه بوده است و چه قدمتی داشته است. مستقل از این قدمت، نهال کارخانه را در ایران کاشتند، بدون اینکه توجه کنند که چگونه باید آبیاری بشود و به چه نوع آبی احتیاج دارد. به هر حال کارخانه‌ها نهادهای مدنی هستند که رشد می‌کنند، اما به هیچ وجه به رشد اینها توجه نشده است و هنوز هم آن طور که شاید و باید توجه نمی‌شود. این دو مشکل را هم با صنعت داریم و هم با دانشگاه. داستان اسلامی شدن دانشگاهها را خیلی‌ها شعار تلقی می‌کنند، ولی یک ریشه و جوهره بسیار قوی در این مفهوم استقلال دانشگاهها و اسلامی شدن آنها هست و آن اینکه به هر حال دانشگاه در کشور ما باید تعریف بشود. اگر ما این مساله کپی از غرب را کنار بگذاریم، برای چه نیاز به دانشگاه داریم؟ اسناد ما از زمان مشروطه نشان می‌دهد که ایجاد دانشگاه دارالفنون، دانشگاه تهران و حتی دانشگاه شیراز و صنعتی شریف، که آخرین دانشگاههای خوب قبل از انقلاب بودند و دانشگاه تربیت مدرس که بعد از انقلاب تاسیس شد بیشتر بر این مبنا بوده است که چون ما پول کافی نداریم که معلم و مهندس از خارج بیاوریم، پس بیاییم دانشگاه احداث کنیم تا معلم و مهندس را در داخل کشور تربیت کنیم. اسنادی از زمان پهلوی اول هست که تیمور تاش تلگرافی برای مرحوم عیسی صدیق در دانشگاه امریکا فرستاد. دقیقاً در آن گفته شده است که چون ما پول و دلار نداریم، از شما می‌خواهیم که طرح دانشگاه بدهید. این طرح بعداً تبدیل به دانشگاه تهران شد. در زمان امیرکبیر هم همین طور است. از طرف ناصرالدین شاه تلگرافی به مخبرالسلطنه در برلن می‌رسد که ما مشکل داریم؛ مهندس نیاز داریم و معلم نداریم. این تلگراف منجر به اتفاقاتی می‌شود که به شروع دارالفنون ختم می‌شود.

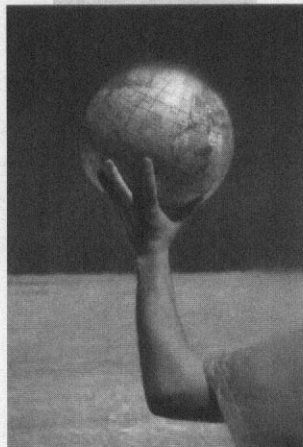
دانشگاه تربیت مدرس هم همین طور

الان دانشگاه تربیت مدرس نه آن تربیت مدرس است که براساس آن انگیزه تاسیس شد و نه کاری را که باید انجام بدهد می‌دهد. در عین اینکه یکی از بهترین دانشگاهها به لحاظ تحقیقاتی است.

است. من از ابتدا در جریان طرحش بودم. همان طور که از نامش برمی‌آید، تلقی شده است که، دانشگاههای ما اسلامی نیست و ما می‌خواهیم مدرسانی را در ایران تربیت کنیم که در چارچوب تفکر اسلامی رشد کنند. پس همین جا مبناي مفهوم غلطی گذاشته شد. الان دانشگاه تربیت مدرس نه آن تربیت مدرس است که براساس آن انگیزه تاسیس شد و نه کاری را که باید انجام بدهد، می‌دهد. در عین اینکه یکی از بهترین دانشگاهها به لحاظ تحقیقاتی است. ما هیچگاه فکر نکردیم که برای چه به دانشگاه نیاز داریم و دانشگاه یعنی چه. شما هیچ تعریف مکتوبی نمی‌بینید که دانشگاه را در کشور تعریف کرده باشد.

بحث هایی هم که در شورای عالی انقلاب فرهنگی بوده، به شدت نازل بوده است و به عمق قضیه نرفته اند. وحدت حوزه و دانشگاه در واقع بیانگر یک معضل است، ولی فلسفه ای پشتش نیست که ما چه باید را بکنیم. اصلاً وحدت حوزه و دانشگاه لزومی دارد؟ آیا بهتر نیست دانشگاه را تعطیل کنیم؟ آیا بهتر نیست که ما دانشگاه را تعریف کنیم؟ وقتی که به کنه قضیه برگردیم، می‌فهمیم که یک اشکال اساسی در کار است و آن اینکه ما نتوانستیم برای فکر و تفکر جایگاهی تعیین کنیم و به همین دلیل علوم انسانی ما این قدر عقب افتاده است.

من فکر می‌کنم که اگر واقعیات کشور را صریح بیان کنیم، بسیار به رشد کشور کمک کرده ایم؛ تا اینکه در لفافه صحبت کنیم و واقعیات را به دلیل اینکه ممکن است مزاحمت هایی ایجاد کند کتمان کنیم. آمار بین المللی ما نشان می‌دهد که در دوران انقلاب (از ابتدا تا سال ۶۸) مادر مسایل علمی به شدت نزول کردیم. بعد از اتمام جنگ، رشد ما شروع شد و تقریباً ۲۰٪ در سال رشد علمی کردیم. این نشان می‌دهد که ما در زمینه علوم پایه رشد خیلی خوبی داشتیم و این میانگین ده ساله، در واقع بالای میانگین بین المللی است. ما در پزشکی عقب تر هستیم ولی در مهندسی رشد نسبتاً خوبی داشتیم. در کشاورزی هم نسبتاً برابر میانگین بین المللی رشد کردیم. به لحاظ درصد، در علوم انسانی عقب هستیم. خیلی جاها استدلال می‌شود که علوم انسانی در کشور ما به زبان فارسی است و زبان فارسی انعکاس بین المللی ندارد. این استدلال درست نیست، به این دلیل که این مشکل در همه رشته های



دیگر هم هست. البته شاید بشود گفت کسانی که در علوم مهندسی هستند با زبان انگلیسی آشناترند و آثارشان را به زبان انگلیسی منتشر می کنند ولی خیلی هم این طور نیست. وقتی وارد مسایل آنها می شویم می بینیم همین مشکل وجود دارد. بخشی به خاطر زبان است و بخشی به علت اینکه دانشگاهیان ما اصلا به این سمت نمی روند که خود را در سطح بین المللی نشان بدهند.

ما در علوم دینی، از علوم بین المللی عقب هستیم و آثار ما تا سال ۲۰۰۱ میلادی، واقعا از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی کند. برای یک انقلاب و در کشوری که ادعای انقلاب فرهنگی می کند خیلی وحشتناک است. من خاطرم هست که پنج سال پیش در دانشگاه گرگوری رم، در خدمت دکتر معین بودیم و از کتابخانه بازدید می کردیم. دانشگاهی که در واقع مسیونر تربیت می کند. طلبه تربیت می کند و به کشورهای آسیایی یا آفریقایی اعزام می کند. در کتابخانه این دانشگاه ۱۸۰۰ عنوان مجله بین المللی وجود داشت. عناوینی که اگر بگویم ممکن است تعجب کنید. مجله نورولوژی مغز و اعصاب هم بود. من از همراهم پرسیدم در اینجا - در رشته الهیات محض - این مجلات یافت می شود! ۱۸۰۰ عنوان و مجله بود و طلبه های آنجا با این عناوین بزرگ شدند. در چنین دنیایی، اگر بخواهیم حرفی داشته باشیم قطعاً باید زبان آنها را هم درک کنیم و آن را بفهمیم. پس این استدلال که زبان ما طور دیگریست و زبان ما فارسی است پاسخگو نیست و بیانگر همه واقعیت نیست. ما هنوز مفهوم دانشگاه را نفهمیدیم و تعریف هم نکردیم. متفکرانی که در مورد تحولات اجتماعی فکر بکنند در کشورمان نداریم، و این واقعیتی است که نمی توان آن را کتمان کرد. اگر در یک مدرسه کسانی که مبتدی هستند ادعایی بکنند که زایشی نداشته باشد و فقط در درون خودشان داشته باشند، قابل اعتنا نیست. ما به عنوان کشور ۶۰ میلیونی و بخشی از جامعه اسلامی، بخشی از جهان سوم و بخشی از دنیا، اگر دائما در درون خودمان زایش داشته باشیم مطمئناً راه به جایی نخواهیم برد. این یک نکته و نکته دوم اینکه ما به چه نحوی می توانیم خود را محک بزینم. در کشوری که همه ملاحظه کار و محافظه کاری و عیب همدیگر را به رخ همدیگر نمی کشیم (و این را به لحاظ اخلاقی مناسب نمی دانیم) توجه نمی کنیم که این اخلاق فردی که یک اخلاق سنتی دوران قبل از صنعتی است، در عرف بین المللی یک اخلاق حسنه به حساب نمی آید. چنین کاری مذموم است؛ برای اینکه در واقع تعریف از خود، جامعه را به انحطاط می برد و ندیدن عیب علمی همدیگر، باعث انحطاط یک جامعه می شود و ما با این اخلاق خو گرفته ایم.

بنابراین چاره ما در این است که ارتباط بین المللی داشته باشیم و خودمان را در دنیا محک بزینم. من کم ندیدم روحانیونی را که در کنفرانسهای بین المللی شرکت کردند و ناراحت بودند و غیبه خوردند از اینکه در آنجا حرفی برای زدن ندارند. نداشتن حرف به علت بلد نبودن زبان انگلیسی نیست. به زبان انگلیسی هم مسلط بودند، اما زبان علم چیز دیگریست. ما هنوز با مفاهیم کلام مسیحی، آن طور که باید و شاید آشنا نیستیم، بنابراین مشکل خواهیم داشت. نه به آن دلیل که مسیحیت را نمی شناسیم؛ بلکه به این دلیل است که با اتفاقات فلسفی سیصد سال گذشته آشنا نیستیم. همانطور که صنایع رشد کردند، فلسفه هم رشد کرد، جامعه شناسی هم رشد کرد.

وقتی که آقای هابرماس به ایران می آید طرف صحبت ندارد. کسی نیست که کتابهایش را دقیق خوانده باشد و بتواند با او وارد بحث شود یا لااقل سؤال معقولی از او بکند. این یک نمود است که چون اتفاق افتاده است می گویم. یعنی همان طوری که رایانه ها شخصی شدند، کارخانه ها هم شخصی می شوند، الان نمونه صنعتی آن در حال ساخت است و ممکن است تا بیست سال بعد هم وارد بازار ایران هم بشود. قطعات صنعتی که ما احتیاج داریم و الان در کارخانه های بسیار بزرگ ساخته می شود، اینها به صورت شخصی در منزل قابل ساخت هستند. نمونه های آن الان در مرکز CBT در دانشگاه MIT ساخته شده اند و به روستایی در هندوستان برده شده اند تا نشان بدهند که چنین دستگاهی نیاز به اطلاعات خیلی زیادی ندارد و افراد بی سواد جهان سوم هم می توانند با آن کار کنند. وقتی چنین تحولی در صنعت رخ داد، باید بفهمیم که همین تحولات در مفاهیم علمی جامعه شناسی، فلسفه، فقه و دین هم رخ می دهد؛ ولی ما در رابطه روی خود بستیم و نمی خواهیم درک بکنیم. متأسفانه بعد از انقلاب بخش سیاسی کشور و بخش علوم انسانی، (علوم سیاسی و علوم دینی) با هم قاطی شدند. تفکیک آنها بسیار دشوار است و ما در دانشگاهها ضربه می خوریم. فرض کنید اگر من در دانشگاه بیایم بگویم لیبرال بودن و لیبرالیسم چیز خوبی است در اینجا نگران نیستیم، ولی به محض اینکه از جمع خارج می شوم آن طرف دیوار ممکن است مرا گرفته و زندان کنند. چون معلوم نیست من از یک مفهوم علمی صحبت می کنم یا از یک مساله سیاسی. اگر بگویم لیبرال خوب هست یا بد، سلویتی خوب هست یا بد، کسی نگران نمی شود. یک مفهوم صنعتی که مهم نیست. ولی ما هنوز در دوران انقلاب اسلامی درک نکردیم که مفاهیم علمی هم همین طور هستند. ما با این مفاهیم بازی می کنیم به این معنی که عمق و ظرافت معنایی آن را درک نکرده ایم و

متفکرانی هم نداشتیم که این را به جامعه منتقل کنند. جامعه سیاسی ما و کسانی که حول و حوش مسایل سیاسی هستند همینطور گول این نوع رابطه بین سیاست و علم را می‌خورند و در مهلکه‌ای قسراً می‌گیرند که ناخواسته، باعث ضررهای بسیار گران قیمت و سهمگینی برای کشور می‌شود. این مسایل ناشی از این است که ما در علوم انسانی رشد نکرده ایم.

در اینکه علوم انسانی در کشور ما رشدی که دیگر رشته‌ها کرده اند را نداشته است چند مثال آماری دقیق، مبتنی بر تحقیقی در موسسه ASI، که در همین دو ماه اخیر انجام شده است می‌زنم. ما آمارهای بین المللی را گرفتیم و در همین گروه علم سنجی مرکز تحقیقات مشخص کردیم که ایران چه رتبه علمی بین المللی را داراست. ایران الان رتبه پنجاه و هفتم را داراست. در اوایل انقلاب و بعد از انقلاب رتبه ما حدود ۱۱۰ بود. به طور میانگین ما رشد خوبی داشتیم که عمدتاً بعد از جنگ تحمیلی شروع شد. ولی در همان میان، وقتی رشته‌ها را نگاه می‌کنیم می‌بینیم که خیلی متغیرند. مثلاً رتبه علوم انسانی پائینتر از ۵۷ است و بعضی رشته‌ها بالای ۵۷ است. همین تحقیقات انجام شده در موسسه ASI در چند ماه اخیر نشان می‌دهد ایران در بخش خاصی از فیزیک و در میان ۲۵ کشور دنیا رتبه ۱۵ را دارد و این افتخاری است برای کشور ما که در ضمن حاصل تحقیقاتی است که در داخل کشور انجام شده است (نه ایرانیایی که خارج از کشورند). پس توانسته ایم کاری بکنیم که در جامعه بین المللی نمود خوبی داشته باشیم.

چرا در علوم انسانی اینطور نیست؟ بخشی به خاطر مسایل انقلاب و پیچیدگی و در هم رفتن مفاهیم علمی و سیاسی در علوم انسانی است و بخش دیگر به خاطر این است که متخصصان علوم انسانی نیامده‌اند مسایل را بین خودشان طوری حل کنند که

دانشگاه امام صادق علیه السلام یک دانشگاه نمونه است، این را من تعارف نمی‌کنم. در سالهای گذشته غبطه می‌خوردم که کاشکی بقیه دانشگاههای ما هم مثل این دانشگاه ساخته و اداره می‌شدند.

تحولی حاصل شود. دانشگاه امام صادق علیه السلام یک دانشگاه نمونه است، این را من تعارف نمی‌کنم. در سالهای گذشته غبطه می‌خوردم که کاشکی بقیه دانشگاههای ما هم مثل این دانشگاه ساخته و اداره می‌شدند. ما این دانشگاه را یک دانشگاه خوب می‌بینیم البته یک اشکال اساسی هم هست و آن این که این دانشگاه هنوز منزوی است. نه فقط در داخل کشور، در دنیا هم همینطور. رفتن به کنفرانس‌ها خیلی خوب هست. آماری که خواندم خوشایند بود ولی نمود بین المللی در مقالات نیست. این در شأن کشور ما و این دانشگاه و اسم این دانشگاه نیست. این دانشگاه مقیاس هایش را پایین می‌گیرد، یعنی مقیاس هایش را دانشگاههای خوب کشور قرار می‌دهد. دانشگاههای ما دانشگاههایی نیستند که نمونه قرار بگیرند. به خاطر نوع تفکر خاصی که در این دانشگاه حاکم است، دانشگاه امام صادق علیه السلام حداقل باید بهترین دانشگاههای دنیا یا حتی چیزی فراتر از آن را به عنوان نمونه قرار دهد و این شدنی است. چرا به آن سمت نرویم؟ اگر این دانشگاه طوری برنامه ریزی کند که مثلاً مثل دانشگاه تهران یا دانشگاه علامه طباطبائی بشود، قطعاً فراتر از آن قرار می‌گیرد. یعنی دست کم باید چیزی شبیه هاروارد بشود یا حتی چیزی بالاتر از آن. نظر خود من این است که این مقیاس را هم بگیریم. هزار و چهارصد سال تاریخ داریم (البته اگر قبل از اسلام را نگاه نکنیم) چرا این دانشگاه مرجعی برای کل دنیا نشود؟ نه فقط مرجعی برای کشورهای اسلامی بلکه برای کل دنیا. الان حوزه‌های ما این قدرت را ندارند. این دانشگاه چیزی میان حوزه و دانشگاه است. چرا این دانشگاه مبنایش چنین حرکتی نشود؟ که اگر این کار را نکنیم قطعاً به این دانشگاه و به این کشور لطمه خواهد خورد. چرا ما این راه را نرویم؟ این کار شدنی است و تحلیل هم نیست، یک تفکر و تخیل فرهیخته است که قابل اجرا است. این عناصر را در دانشگاه امام صادق علیه السلام ندیدم. شاید اشتباه می‌کنم؛ ولی به نظر من اگر این کار را نکنیم به کشور هم لطمه زده ایم. راههای متفاوتی هم برای اینکار وجود دارد، اعتبارات زیاد هم نمی‌خواهد. برای اجرای این روش احتیاج نیست اعتبارات مالی زیادی به این دانشگاه تزریق بشود. با همین اعتبارات موجود و کمی ارتباطات بین المللی (متنهی با تفکر و تعریف درست از این دانشگاه) می‌شود اینکار را کرد. من مطمئنم بسیاری از اساتید ایرانی و غیرایرانی، در رشته‌های مختلفی که با این دانشگاه مرتبط است در دانشگاههای دنیا آماده هستند که با پول خودشان بیایند و در صورتی که امکانات تحقیقاتی و امکان مبادله و صحبت و گفتگو برایشان مهیا باشد بیایند و یک ماه، دو هفته یا مدت طولانی اینجا درس بدهند و بروند.

